

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۲۳
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم			
عنوان ۲	تفسیر سوره «حمد»			
عنوان ۳	تفسیر آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»			
عنوان ۴	دسته بندی روایات «صراط مستقیم» و تفسیر مصداقی آن ❖ دسته بندی روایات صراط مستقیم ➤ دسته نخست: روایات توصیف گر اوصاف صراط مستقیم ➤ دسته دوم: روایات تعریف صراط با مضاف الیه ➤ دسته سوم: روایات تفسیر مصداقی صراط ✓ صراط مستقیم به مثابه ولایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ✓ شواهد قرآنی بر نزاع بر سر ولایت			
عنوان ۵	اتحاد مصادیق چهارگانه «صراط مستقیم»			
عنوان ۶	پاسخ به شبهه بی توجهی حوزه ها به قرآن			

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

موضوع محوری این جلسه، بررسی تفسیر روایی «صراط مستقیم» و دسته بندی آن به سه گروه «روایات توصیفی»، «روایات تعریفی» و «روایات تطبیقی» است. با استناد به آیات و روایات، اثبات می شود که مصادیق مختلف صراط (مانند قرآن، پیامبر و امام) همگی به یک حقیقت واحد، یعنی «ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)» بازمی گردند و نزاع اصلی مخالفان در صدر اسلام و شرط گذاری قبایل برای پذیرش اسلام نیز بر سر همین موضوع جانشینی و ولایت بوده است. در بخش پایانی، به شبهه «مهجوریت قرآن در حوزه های علمیه» و تمرکز صرف بر روایات پاسخ داده شده است. استاد رحمته الله با تأکید بر اینکه روایات و فقه شیعه در حقیقت چیزی جز تفسیر قرآن نیستند، به سابقه طولانی نگارش تفاسیر توسط علمای شیعه اشاره کرده و دلیل کمتر بودن حافظان قرآن در میان شیعیان نسبت به اهل سنت را اهتمام ویژه مکتب تشیع به «تدبر و عمل به قرآن» به جای توقف در ظاهر، چاپ و حفظ آیات دانسته است.

دسته بندی روایات «صراط مستقیم» و تفسیر مصداقی آن

در جمع بندی مباحث گذشته باید گفت سه دسته کلی از روایات در تفسیر «صراط مستقیم» در اختیار داریم:

دسته نخست: روایات توصیف گر اوصاف صراط مستقیم

❖ مانند روایتی که «علی بن ابراهیم» در تفسیر آن نقل کرده است:

«وَصَفَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الصِّرَاطَ، فَقَالَ: أَلْفَ سَنَةٍ صُعودٌ وَأَلْفَ سَنَةٍ هُبُوطٌ وَأَلْفَ سَنَةٍ خُلُوءٌ»؛^۱

❖ و یا مانند روایت دیگری که «تفسیر علی بن ابراهیم» به سند خود از «سعدان بن مسلم» از امام صادق عليه السلام نقل کرده است:

«سَأَلْتُهُ عَنِ الصِّرَاطِ، فَقَالَ: هُوَ أَدْقُ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدُ مِنَ السَّيْفِ ...»^۲

دسته دوم: روایات تعریف صراط با مضافِ الیه

در این دسته، صراط مستقیم به صراط کسانی که مورد انعام الهی بوده اند، اضافه می شود که مصداق آن در روایات به صورت ذیل تفسیر شده اند:

❖ روایت «مجمع البیان»:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَنَّ عَلَى يَفَاتِحَةِ الْكِتَابِ مِنْ كَنْزِ الْجَنَّةِ فِيهَا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ... «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» صِرَاطَ الْأَنْبِيَاءِ وَهُمْ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ...»^۳

❖ روایت صدوق در «معانی الأخبار» به اسنادش از امام صادق عليه السلام:

«قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْحَمْدِ: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» يَعْنِي مُحَمَّدًا وَدُرَيْتَهُ عليه السلام»^۴

این روایت بیان می دارد که «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» ایشان اند و صراط را به مضافِ الیه آن، یعنی صراط محمد و آل محمد عليه السلام تعریف کرده است.

دسته سوم: روایات تفسیر مصداقی صراط

این روایات خود بر چهار دسته اند و چهار مصداق را برای صراط بیان می کنند:

۱. روایاتی که مراد از «صراط مستقیم» را کتاب الله و قرآن کریم معرفی می کنند.

۲. روایاتی که «صراط مستقیم» را بر محمد و آل محمد عليه السلام تطبیق می کنند؛ مانند روایتی که مرحوم قمی در تفسیر خود

از امام صادق عليه السلام نقل کرده است که در ضمن آن فرمودند:

۱. تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۲۹.

۲. همان.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۱، ص ۱۰۹.

۴. معانی الأخبار؛ ص ۳۶.

«... وَنَحْنُ وَاللَّهِ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ...»^۱؛

که مرادش محمد و آل اوست و یک نوع تطبیق به شمار می رود.

۳. روایاتی که «صراط مستقیم» را بر «امام مفترض الطاعة» تطبیق می دهد؛ مانند:

❖ روایتی که مرحوم صدوق در «معانی الأخبار» ذیل عنوان «معنی الصراط» نقل کرده است:
یاسناده عن المفضل بن عمر، قال:

«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الصِّرَاطِ، فَقَالَ: هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَهُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا، وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ، وَأَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا: فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةُ، مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهِدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ»^۲؛

۴. روایاتی که «صراط مستقیم» را بر حضرت امیر عليه السلام تطبیق می کند و بیشترین روایات در این باب است؛ مانند:

❖ روایتی که مرحوم صدوق در «معانی الأخبار» نقل کرده: یاسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام:

«فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ قَالَ: هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَمَعْرِفَتُهُ...»^۳؛

❖ روایت دیگر «معانی الأخبار»: یاسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام:

«قَالَ: الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام»^۴؛

❖ روایت «اصول کافی» از امام باقر عليه السلام:

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله: ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾»^۵ قَالَ: إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَعَلَيْهِ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»^۶.

صراط مستقیم به مثابه ولایت حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام

تتبع در قرآن کریم نشان می دهد که موضوعی بیش از آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدان مبعوث شده وجود داشته که عده ای با آن مخالفت می کردند و با حضرت در نزاع بودند تا از این بخش از «ما أُرْسِلَ بِهِ» دست بکشد؛ ولی حضرت صلی الله علیه و آله امتناع می ورزید و خدای متعال نیز تأکید می ورزد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حق ندارد از آن دست بردارد. آیاتی هم بر این ادعا شهادت می دهد؛ مانند آیات شریفه:

۱. تفسیر القمی؛ ج ۲، ص ۶۶.

۲. معانی الأخبار؛ ص ۳۲.

۳. همان.

۴. همان.

۵. سوره زخرف: ۴۳.

۶. الکافی؛ کتاب الحجة، بَابُ فِيهِ نَكْتُ وَنُتْفٌ مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ، ح ۲۴.

➤ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...»^۱؛
 ➤ «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَابٍ»^۲؛

عبارت: «مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ» و بخشی که می فرماید: «يُنْكِرُ بَعْضَهُ» نشان می دهد که نزاعی بین آن حضرت و مخالفان درگرفته و مخالفان در پی حذف آن بوده اند؛ لذا «أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ» در مقابل «مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» گفته شده و در واقع پاسخی به ایشان است؛ یعنی آنچه خدا بدان دستور داده، ابلاغ و تثبیت ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام در جامعه اسلامی است. روایت: «إِنَّكَ عَلَى وِلَايَةِ عَلِيٍّ» نیز بدین معناست که به ولایت حضرت امیر علیه السلام معتقد بود و بدان باور داشت؛ چون حضرت به همه قرآن اعتقاد داشت.

شواهد قرآنی بر نزاع بر سر ولایت

شاهد دیگر ما آیات شریفه سوره محمد صلی الله علیه و آله است که بسیار روشن تر بیان گردیده و اگر ادعا کنیم که این سوره درباره تأکید بر چیزی است که موجب نزاع برخی با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و شرط پذیرش اسلام از سوی ایشان معین شده، گزاف نگفته ایم. در این سوره می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُخْلِصْكُمْ مِنْ يَدَيْ أَعْدَائِكُمْ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَصْلٌ أَعْمَالُهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزِلَ اللَّهُ فَاحْبَطُوا أَعْمَالَهُمْ»^۳؛

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر [آیین] خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می دارد * و کسانی که کافر شدند، مرگ بر آنان! و اعمالشان نابود باد! * این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد!

مراد از «مَا أُنْزِلَ اللَّهُ» که موجب کراهت مخالفان بود، چیست؟ در ادامه و در آیات بعدی فرموده است:
 «طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ * فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ»^۴؛

اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است؛ و اگر هنگامی که فرمان جهاد قطعی می شود به خدا راست گویند [و از در صدق و صفا درآیند] برای آنها بهتر می باشد! * اگر [از این دستورها] روی گردان شوید، جز این انتظار می رود که در زمین فساد و قطع پیوند خویشاوندی کنید؟!

آیا چنین نیست که اگر به قدرت رسیدید و ولایت یافتید؛ سلطه پیدا کردید و حکومت به دست شما افتاد، به فساد در زمین و قطع رحم روی می آورید؟

۱. سوره مائده: ۶۷.

۲. سوره رعد: ۳۶.

۳. سوره محمد صلی الله علیه و آله: ۷ - ۹.

۴. همان: ۲۱ و ۲۲.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ * أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا * إِنَّ الَّذِينَ اتَّدَبَرُوا عَلَىٰ أَذْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ﴾^۱؛

آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوشه‌هایشان را کر و چشمه‌هایشان را کور کرده است! * آیا آنها در قرآن تدبّر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟! * کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!

اینان در چه چیزی مرتد شدند؟ این مطلبی است که در آیه پس از آن توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ﴾^۲؛

این به خاطر آن است که آنان به کسانی که نازل وحی الهی را کراحت داشتند گفتند: «ما در بعضی از امور از شما پیروی می‌کنیم؟» درحالی‌که خداوند پنهان کاری آنان را می‌داند.

این آیه، تفسیر ﴿كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ﴾ است که در آیه نهم این سوره فرموده و همان ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. عدم ایمان قوم پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی از اصولی است که خداوند بر آن پافشاری می‌کند؛ همان‌گونه که در سوره یس می‌فرماید:

﴿تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ * لِنُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ * لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ﴾^۳؛

این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده است * تا قومی را بیم دهی که پدران‌شان انداز نشدند، از این رو آنان غافلند! * فرمان [الهی] دربارهٔ بیشتر آنها تحقق یافته، به همین جهت ایمان نمی‌آورند! * ما در گردن‌های آنان غله‌ایی قرار دادیم که تا چانه‌ها ادامه دارد و سرهای آنان را به بالا نگاه داشته است!

در قرآن کریم بارها اشاره شده که افرادی از قوم پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان حقیقی نمی‌آوردند و حتی اگر به ایمان، تظاهر کنند، ایمان حقیقی قلبی ندارند. همینان کسانی‌اند که حاضر بودند با رسول اکرم صلی الله علیه و آله همراهی کنند، جز در یک موضوع، و آن اینکه بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله قدرت در دست خودشان باشد، بر اوضاع مسلط باشند و ولایت، امامت و خلافت به آل بیت علیهم السلام نرسد.

شرط‌گذاری قبایل برای پذیرش اسلام

پرسشگر: [آیا این شرط را علنی مطرح می‌کردند؟]

استاد: اصلاً برخی از قبایل به آن حضرت پیشنهاد می‌دادند که اسلام را می‌پذیرند؛ اما مشروط به آنکه بعد از او قدرت به ایشان برسد. نقل شده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نزدیکی از طوایف عرب رفت و پیر آن قبیله بعد از ملاقات آن حضرت صلی الله علیه و آله گفت: «اگر این جوان در اختیار من بود، بر همهٔ عرب سلطه می‌یافتم». اما بعداً که رسول اکرم صلی الله علیه و آله با وی گفت‌وگو کرد، به

۱. همان: ۲۳ - ۲۵.

۲. همان: ۲۶.

۳. سوره یس: ۵ - ۸.

حضرت گفت: «شما پیشنهاد می‌کنی که در رکاب شما با دشمنانتان بجنگیم و آنان را از بین ببریم و بعد از آنکه قدرت شما را تثبیت کردیم، خلافت را به اهل بیت خود انتقال دهی؟ با ما پیمان ببند که ما برای تو شمشیر بزنیم اما بعد از تو، خلافت به ما برسد».

عجیب اینکه این مطلب چنان اهمیت داشته که در سوره هود نیز تکرار شده است. در جزیره العرب با قبایل و عشایر خشن و پراکنده، جوانی تک‌وتنها پا به میدان نهاده و چنان رفتار کرده که همه قبایل زیر چتر او گرد آمده‌اند؛ قدرتی یافته؛ سلطه‌ای پیدا کرده؛ حکم و فرمان صادر می‌کند و همه در قبضه قدرت اویند. عرب تاکنون چنین شخصیتی به چشم خود ندیده بود و در نظرشان بسیار فوق‌العاده بود؛ لذا پیشنهاد ایمان می‌دادند مشروط به آنکه قدرت و خلافت بعد از ایشان به آنها برسد. در سوره هود در یکی از آیات - که شاید از آیات ناب در این مسأله است - می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾

مراد از «مَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ» رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که معجزه با خود داشت. بعد از او شاهی می‌آید که «مِنْهُ» (از او) است؛ چنان که خود فرمود: «عَلَيَّ مِنِّْي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ»؛

﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ...﴾^۱

این آیه نشان می‌دهد که حزبی وجود داشته که مورد تأکید و تکرار فراوان قرآن کریم واقع می‌شده و آن، حزب قریش است. اینان بعداً هم که زیر سایه شمشیر ایمان آوردند، ایمانی ظاهری و تاکتیکی داشتند تا بتوانند به تدریج قدرت را به دست گیرند و البته چنین کردند.

بنابراین به حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّكَ عَلَىٰ وَلَايَةِ عَلِيٍّ»؛ یعنی معتقدی که علی بن ابی طالب علیه السلام باید ولایت داشته باشد و بعد از تو به امامت برسد. و «عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ».

این روایت، «صراط مستقیم» را بر خود حضرت امیر علیه السلام تطبق می‌کند.

❖ روایت آخر در این باب، روایت مرحوم کلینی در «کافی» از امام کاظم علیه السلام است که در ضمن آن، راوی می‌گوید:

﴿قُلْتُ: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكَبِّاً عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» قَالَ: «

از حضرت کاظم علیه السلام از معنای آیه پرسیدم و حضرت فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ مَثَلًا مَنْ حَادَّ عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ كَمَنْ يَمْشِي عَلَىٰ وَجْهِهِ لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ»

کسی که از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام رویگردان شود، بسان کسی است که «لَا يَهْتَدِي لِأَمْرِهِ»؛ بر روی شکم افتاده و می‌خواهد به صورت راه برود و نمی‌تواند.

این تمثیل، نظیر همان مثالی است که در سوره یس آمده: «وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَاتِحِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ»^۲؛ یعنی نه توان حرکت دارند و اگر حرکت کردند، جایی را نمی‌بینند تا به سوی آن بروند.

۱. أمالی صدوق؛ ص ۹.

۲. سوره هود: ۱۷.

۳. سوره یس: ۶۷.

«وَجَعَلَ مِنْ تَبِعِهِ سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام»^۱.

گفتیم که نوع چهارم از روایات، دسته سوم را تشکیل می دهد که علی بن ابی طالب عليه السلام را مصداق «صراط مستقیم» معرفی کرده است.

اتحاد مصادیق چهارگانه «صراط مستقیم»

همه روایات تطبیقی به یک معنا هستند؛ چون یا «صراط مستقیم» را بر کتاب تطبیق می کنند یا بر محمد و آل او عليهم السلام یا بر امام مفترض الطاعة و یا امیرالمؤمنین عليه السلام و همه این چهار مصداق، واحدند؛ چرا که کتاب و امام یکی اند؛ یعنی کتاب همان امام نظری است و امام مفترض الطاعة، امام مجسم که امیرالمؤمنین عليه السلام مصداق اکمل آن است. خود حضرت می فرماید:

«... ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنَظِفُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبَرَكُمْ عَنْهُ...»^۲

ایشان «کتاب الله الناطق» است و خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز عین کتاب خدا بود.

پاسخ به شبهه بی توجهی حوزه ها به قرآن

اتحاد بین امام و کتاب مطلبی مهم است؛ ولی امروز گرفتار برخی افراد بی سوادیم که به رسانه دسترسی دارند و مطالب بی پایه را به زبان می آورند؛ هر چند که برخی از آنها ملبّس به لباس روحانیت هستند و اندک سواد هم دارند؛ اما به مباحث ورود می کنند و مدعی اند که حوزه های علمیه همیشه بر روایات تکیه دارند و قرآن را نادیده می گیرند.

اولاً: این دست افراد توجه ندارند که روایت، همان قرآن است. مگر می توان قرآن را بدون روایت فهمید؟ این امر شامل همه روایات است. این سخن ناشی از آن هست که خود نیز کتاب را به درستی نمی فهمند و توجه ندارند که همه روایات ما تفسیر قرآن است. هر روایتی را در مقابل خویش بگذارید و در آن لختی بیندیشید، می توانید تعیین کنید در تفسیر کدام آیه صادر شده است.

ثانیاً: همه سخن ما در حوزه ها قرآن کریم است؛ حتی در فقه، هر مسأله ای بررسی می گردد دلیل نخست آن کتاب است و سنت در مرتبه دوم قرار دارد.

در نتیجه، این ظلم در حق حوزه ها است که آن را متهم به بی توجهی به قرآن کنیم. اگر چنین است، تفسیرها را چه کسی جز علمای حوزه ها مثل علامه طباطبایی، آیت الله جوادی آملی، آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله سبحانی نوشته اند؟ مگر بیش از حوزه، چه کسی در تفسیر کار کرده است؟

پرسشگر: [اما] الآن درس رسمی و تخصص حوزه های ما فقه و اصول است.

استاد: علتش این است که همه معتقد بوده اند کلام، اخلاق و احکام ما تفسیر قرآن است. اگر به عنوان تفسیر قرآن گفته نشده، به همین علت است. اما با این همه، خوف استفاده کمتر از قرآن، عنوان «تفسیر قرآن» را هم به درس داده اند و

۱. الکافی؛ کتاب الحجّة، باب فیہ نکت و نُتِف مِنَ التَّنْزِيلِ فِي الْوَلَايَةِ، ح ۹۱.

۲. نهج البلاغه؛ خطبه ۱۵۸. و در روایتی دیگر: «عَنْ أَبِي بصير قَالَ: قُلْتُ لِأبي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَوْلُهُ تَعَالَى: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» قَالَ: إِنَّ الْكِتَابَ لَا يَنْطِقُ، وَلَكِنْ مُحَمَّدٌ وَأَهْلُ بَيْتِهِ عليهم السلام هُمُ النَّاطِقُونَ بِالْكِتَابِ»؛ [البرهان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵، ص ۳۱].

درس های تفسیر قرآن دایر شده؛ وگرنه در طول تاریخ شیعه، همیشه درس تفسیر قرآن در حوزه های قم و نجف برقرار بوده است.

مرحوم شهید مدنی به دستور آقای حکیم درس تفسیر می گفتند؛ لذا ایشان در مدرسه آقای حکیم به این درس اشتغال داشتند. مرحوم آقای حکیم بر سه نفر تکلیف کرد سه درس را برای طلاب تدریس کنند؛ از مرحوم ابوی ما خواست اخلاق بگویند؛ از آقای مدنی درخواست کردند که تفسیر بگویند و از مرحوم آقای حاج آقا مجتبی لنگرانی هم خواستند عقاید تدریس کنند. البته قبل از ایشان هم تفسیر قرآن توسط مرحوم بلاغی به صورت مفصل ارائه می شد و مرحوم آیت الله سید اعلی سبزواری تفسیری مفصل نوشته است.

تفاسیری که در نجف نوشته شده اند پرشمارند و در هر عصری مفسرانی داشته ایم که کتب تفسیری را تدوین کرده اند؛ لذا اگر کسی قصد بیان تاریخ تفسیر به وسیله علمای شیعه را داشته باشد، متوجه می شود که از عصر شیخ طوسی و حتی پیش از آن، کسانی چون علی بن ابراهیم و فرات کوفی به تفسیر اهتمام داشتند و کتبی چون «تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام» را تدوین کرده اند. این تفسیر اهمیت بسیاری دارد و سند صدوق به آن معتبر است؛ لذا گفته ایم که هرچه مرحوم صدوق به عنوان تفسیر امام عسکری علیه السلام نقل می کند، کاملاً معتبر است و اشکالی در سند آن دیده نمی شود. پس از ایشان هم شیخ طوسی با «تبیان» و بزرگان دیگر تفسیرهای مفصلی نوشته اند.

افزون بر این، تفاسیر بسیاری در دست داریم که چاپ و مطرح نشده اند. زمانی که در برخی از کتابخانه های لندن جست و جو می کردم، با کتبی در موضوع بلاغت روبه رو شدم. من در آن زمان به دنبال کتاب بلاغی برای تدریس در حوزه ها بودم که هم مانند «مختصر المعانی» و «مطول» چندان پیچیده و سخت نباشد و هم مفید و مختصر باشد. این کتاب از شخصی به نام «جرجانی» بود و وقتی که شرح حال او را جست و جو کردم، ایشان را یکی از شاگردان علامه حلی یافتم. او کسی غیر از «شریف جرجانی» معروف است و کتب بسیاری دارد که یکی از آنها تفسیر قرآن کریم است.

علمای شیعه تفاسیر بسیاری نوشته اند که چون شیعیان همیشه در فشار و محاصره بودند و امکانات چندانی در دست نداشته اند، مغفول مانده اند. وضعیت به شکلی بود که وقتی چاپ سنگی برای کتاب های شیعه آغاز شد، «فتح اکبر» محسوب می شد و البته برای چاپ کتاب ها به کشورهایی مانند هند مسافرت می کردند و استنساخ دستی هم بسیار محدود انجام می شد.

با توجه به آنچه گفته شد، شایسته نیست که با چنین ادعاهایی، در حق حوزه ها و علمای شیعه ستم شود و آنها را متهم به بی توجهی به قرآن و تفسیر سازند؛ درحالی که هرچه خود این مدعیان نیز می دانند، از حوزه ها آموخته اند. حوزه ها با فقه و اصول بنیاد می گیرد و فقه و اصول ما تفسیر قرآن است؛ لذا اگر کسی گمان دارد که فقه و اصولی جدا از قرآن داریم، دچار اشتباه است. مگر ما فقهی داریم که از قرآن گرفته نشده باشد؟ این امر شامل باب طهارت تا دیات است.

پرسشگر: [آیا] حافظ [قرآن] هم داشته ایم؟

استاد: یکی از دلایل کم شماری حافظان در میان شیعیان این بود که ما به تدبیر در قرآن و معانی قرآن و عمل به آن اهتمام می ورزیدیم، نه به حفظ و ظاهر آن؛ وگرنه عربستان سعودی قرآن را به زیبایی چاپ می کند یا شاه ایران هم قرآن را به خوبی چاپ می کرد. شاید در میان علمای ما کمتر کسی یافت شود که به چاپ قرآن اهتمام کرده باشد و این اصلاً روش

تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله محسن اراکی رحمته الله ۹

شیعه و ائمه اطهار علیهم السلام بوده که بیشتر به تعمق در قرآن و عمل به آن همت می گماردند و عمل به قرآن، جز از طریق فقه آل محمد علیهم السلام میسر نبوده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

